



سال اول

آذر ماه ۱۳۱۲

شماره ۷

عقاید و آراء

مد جدید نویسنده‌گی

بقلم آقای دشتی

مؤسس شفق سرخ و نماینده محترم مجلس

در شماره اخیر مجله مهر مقاله‌ای بقام دوست فاضل آقای اقبال

آشتیانی خواندم و تعجب کردم،

نمیدانم کلمه مد در فارسی زمان بیهقی یا فارسی قبل از فتح عرب چه بوده، از اینرو اجازه می‌خواهم کلمه مزبور را در اینجا به معنی مصطاح امروزی استعمال کنم. هر محیطی مدی دارد و این مد هم البته عوض می‌شود. مثلا در محیط طب وقتی ویتامین خیلی مد شده بود و تمام اغذیه را از لحاظ داشتن ویتامین A و B و غیره طبقه‌بندی می‌کردند. در محیط خوش لباسی گاهی شلوار گشاد و گاهی شلوار تنگ مد می‌شود. در محیط فضل و ادب هم هر چند یک چیز متداول و رایج و مد می‌شود. مثلا وقتی در محیط فضل و ادب ایران آوردن سجع در اثر معمول بود و بدرجای مد شده بود که دیگر کسی متوجه معنی نبود و برای خاطر سجع اگر از مطالب هم فرسند گها دور می‌شدند ملوم نبودند

اوایل مشروطیت که ساده نویسی معمول گردید استعمال کلمات اجنبی خیلی مد شد و مخصوصاً ترکیبات و تعبيرات کاملاً فرنگی متداول گردید اخیراً این عمل عکس العملی پیدا کرده و فضلا و ادباء علاوه بر اینکه از تعبيرات شبیه تعبيرات خارجی اجتناب میکنند کم کم هوس تقهقر در آنها پیدا شده است و میل باقتباس سبک انشاء خیلی قدیم که خیال میکنند عاری از تقوود اجنبی است نمودند. متأسفانه این میل رفته رفته جدی در آنها شدید شد و این تقلید بدرجهای مد گردید که بعضی از نویسندگان فاضل که نگارش آنها را میشد ضرب المثل عذوبت یلین و سلاست و سادگی قرارداد بازحمت زیاد سعی کردند انشاء خود را معقد و پیچیده نمایند، و حال آنها عیناً شبیه تمام آنکسانی است که آسایش و صحت خود را فدای مد میگردند و میکنند: سیاهان افریقا گوش و بینی خود را برای آویزان کردن حلقه سوراخ میکنند، زنان فرنگی وقتی برای باریک نشان دادن کمره شقات کمر بندهای سخت را متحمل میشدند و امروز پای یک خانم شیکی بدون میخچه نیست، پهلوانان و داش های ماهم بازوهای خود را باخال تقاشی میگردند.

وقتی بیروی از قدیم و کهنه پرستی ادبی اینقدر مد شود که حتی ساده نویسی یک نحو جلافت و مغلق نویسی یک نوع وقار و متانت و وزن و باصطلاح خودمان شتر مآبی باشد البته انسان تعجب میکند شخص فاضلی مانند آقای اقبال آشتیانی بیم و هراس را بیکسوی نهاده و حقایقی چند برخلاف ادباء متین و موقر بنویسد.

بعد از این مقدمه چند سطری دراصل موضوع بنویسم:

فارسی سره و فارسی بیبھی

چون دودسته هستند آنهاییکه فارسی امروزی را زیر پای هوسناک خود انداخته و لگدمال میکنند خوب است بهر یک جدا جدا پردازیم زیرا این دودسته هر دو از هم متمایز و هر کدام محرک جداگانه و مقصد

جداگانه دارند، فارسی سره نویسان خیال میکنند وجود الفاظ عربی در زبان فارسی مخالف شئون ملی ایران است و اگر روزی این کلمات را بیرون بریزیم قومیت ایران تشدید شده و استقلال او محکمتر میشود! بیهقیون خیال میکنند کلمات فارسی و تعبیرات فارسی را خداوند از آسمان نازل کرده و یا اینکه مثل فورموهای ریاضی بداهت عقل آنرا ایجاد کرده است. پس تخطی از آن یا گناه کبیره است و یا برخلاف منطق و عقل رفتار کردن است و چون وسیله ای ندارند که بفهمند آن کلمات و تعبیرات فارسی که خدا از آسمان نازل کرده و یا بداهت عقل بدان حکم نموده است کجاست که از آن پیروی کنند و ثری دورتر از زمان حاضر جز تاریخ بیهقی و یا مثلاً سفرنامه ناصر خسرو علوی ندارند می-گویند پس اگر فارسی صحیح هست آنست.

علاوه بر این مگر فراموش کرده اید که فارسی امروزه را چون همه کس میفهمد مبتدل است. آدم عالم و فاضل باید طوری حرف بزند که همه کس تفهمد و بنا بر این باید سعی کرد اولاً کلماتی ثانیاً تعبیراتی پیدا کرد که دور از فهم عمومی و غیر مصطلح امروزی باشد تا انسان قدری متین تر و موقرتر جلوه کند.

اما بعقیده من، اجازه بدهید صریحاً عرض کنم که هر دو این دسته در اشتباه هستند. علاوه بر اینکه فائده ای بر رویه آنها مترتب نیست عملی هم نیست.

بعقیده من این يك نوع مالیخولیائی است
اما فارسی خالص که گریبان گیر غالب جوانهایی میشود که تازه چشم بدنیا گشوده و يك نوع روح وطن در آنها هست. من خود بخاطر دارم در ایام صباوت با سه چهار نفر از دوستان همسر و همسال خود همین آرزو را درس داشتیم و هر کدام برهان جامع یا شمس اللغات را بیهوده ورق میزدیم که کلماتی که محل

احتیاج است و بتواند جانشین کلمات عربی شود پیدا کرده و بهمدیگر بدهیم سعی کنیم فارسی خالص و بدون عربی بنویسیم.

این خیال غالباً از این ناشی میشود که انسان خیال میکند جامعه قومیت ملتی زبان آنهاست. علاوه بر این وجود لغات عربی نشان فتح قادیسه و نهالوند است و شئون ملی انسان را توهین میکند. در صورتیکه زبان فقط یکی از جهات جامعه قوی بشمار میرود و از زبان مهمترین فکر و طرز اخلاق و بالنتیجه یک توده آداب و عادات مشترک و پس از آن سوابق تاریخی و جغرافیائی است که افراد ملتی را بهم مربوط میکند. شواهد این قضیه خیلی زیاد است: بلجیک و فرانسه، انگلیس و انازونی، سوئیس، اسپانی و ممالک امریکای جنوبی. از همه اینها بهتر آذربایجانی ترک زبان و شیرازی فارسی زبان است. آیا یک نفر آذربایجانی هست که خود را ایرانی تر از شیرازی و اصفهانی نداند؟ ثانیاً یک نفر آذربایجانی هست که با ماوراء النهر و دشت قبچاق تفاهم عقلی و روحی داشته باشد؟ مطلب دیگری که آقایان اشتباه کرده اند اینست که خیال میکنند زبان ساده و اله و غیر معخوط در دنیا وجود دارد. بلی وجود دارد ولی منحصر ببعضی طوائف وحشی است که اختلاط و آمیزشی نکرده اند و زبان آنها خیلی ساده و مختصر و محدود است و الا السنه ملل متهدنه در نتیجه مهاجرتها و معاشرتها و فتوحات با یکدیگر معخوط شده و در تمام السنه لغات اجنبی فراوان است. من تصور نمیکنم صدی نیست کلماتی که در زبان فرانسه امروز معمول است مخصوص گلهای قدیم و قبل از فتح روم باشد.

اشتباه دیگر آقایان اینست که این را عنوان وطن پرستی میدانند. در صورتیکه وطن پرستی اینها نیست و بلکه اگر بخواهیم وطن پرستی را بمعنی حقیقی خود تعبیر کنیم این رویه مخالف آن است. وطن پرستی حقیقی اینست که انسان سعی کند وطن او از هر حیث بطرف کمال بر

ارتقا برود، از جمله شون يك ملت يا يك مملکت زبان آن کشور و آن ملت است. زبان ملتی چه وقت نسبتاً کامل است؟

البته وقتی که آن زبان از حیث افهام معنی کامل باشد یعنی برای کلیه مفاهیم و مصادیق موجوده عصر خود لغت داشته باشد. علاوه بر آن زبان وقتی بزرگ است که در آن زبان افکار خوب و بزرگ و معلومات عالی و وسیع باشد. زبان فعلی ما خیلی ناقص است یعنی اولاً بقدر کافی لغات مفردة برای مفاهیم و مصادیق موجوده عصر حاضر نداریم ثانیاً فلسفه و علوم و صنایع مختلفه بطور کافی و وافرایی باین زبان نوشته نشده. حال اگر آمدیم این زبان را ول کردیم یعنی بکلی لغات عربی را از آن بیرون کردیم آیا زبان ناقص تر نخواهد شد؟

ما امروز يك قسمت زیادی از افکار خود را بوسیله کلمات عربی که جزو این زبان است بیان میکنیم. اگر این لغات را ریخته بیرون بدهی است که مفردات ما خیلی کمتر خواهد شد. میدانم شما خواهید گفت که بجای این لغات عربی بیرون ریخته، لغات فارسی داریم ولی اینجایک اشتباه بررگی میفرمائید و آن اینست که بجای همه آنها لغات نداریم زیرا تمدن ایران بعد از فتح عرب چنان درهم پیچیده شد که تمام گذشته از خاطر ملت محو شد. زیرا اگر بخواهید برای تمام افکار و مفاهیم و مصادیق آنروزی کلمات آنروزی را داشته باشید اقلاً باید پانصد جلد کتاب از فلسفه و اخلاق و علوم و شرایع و فنون مختلفه آن عصر را در دست داشته باشید که بدانند مثلاً لکن خاصه را در آن زمان چه میگفته اند و مثل افلاطونی را چطور تعبیر میکردند.

چگونه ممکن است بجای يك زبان زنده ای را که اقلاً دوازده قرن مردم بآن زبان نوشته اند و خوانده اند و حرف زده اند و فکر کرده اند و دوست داشته اند و شعر گفته اند و دل کرد و يك زبان مرده ای که پنج جلد کتاب مختلف ندارد بجای آن گذاشت. آیا خود این رفتن از کمال بطرف نقص نیست؟

بخطردارم کارلیل نویسنده بزرگ انگلیسی دریکی از نگارش های خود که مابین شا کسپیر و هندوستان از لحاظ فایده وجود هر يك از آنها برای عظمت و بقاء انگلستان مقایسه کرده بود نوشته بود اگر امر دائر شود که هندوستان از انگلیس منتزع شود یا شا کسپیر ما ترجیح میدهم که شا کسپیر از آن ما باشد و هندوستان از آن دیگران .

این سخن بنظر من گزاف نیست . قوام ملیت قومی همانا متفکرین و فلاسفه و نویسندگان و شعرای آن هستند . زبانی که اشعار سعدی و فردوسی و افکار خیام و حافظ و مولوی بدان سروده شده است بیشتر از هر ثروتی حافظ و نگهبان حیات اجتماعی و افتخارات زندگانی آن مات است - چه حماقتی دامنگیر ما شده است که ده قرن ادبیات درخشان خود را دور بیندازیم ؟

بدبختانه از عناصر مدنیت در این ده قرن اخیر فقط ما ادبیات درخشانی داریم که چند نفر مالخولیائی میگویند برای اینکه لغت عربی در زبان ما اجنبی است باید آنها را دور بریزیم - شما تا مغز استخوانتان نفوذ عرب سرایت کرده است آیا فقط گناهکار اشعار زیبای حافظ است ؟ در این باب من نظری دارم و آن اینست که تا ممکن میشود و بدرجه ای که عبارت از فهم عامه خارج نشود و ثر فارسی يك صورت نامطبوع غیر مانوسی بخود نگیرد خیلی خوب است اگر کلماتی که هنوز متروك نشده است و گوشها بدان مانوس است استعمال کنند که جای کلمات عربی را بگیرد . مثلاً کلمه « خانه » . در طهران يك نفر دیدم نمیشود که پشت تلفن بگوید « این خانه فلانی است » همه میگویند « منزل فلانی است » یا اینکه خیر قدری افراطی تر شویم کلمه « سرا » که از کلمات خیلی قشنگ است و در بسیاری از نقاط جنوب مخصوصاً در دشتستان خیلی مستعمل است چه ضرر دارد در مکالمات یا نوشتجات معمول و متداول شود و لفظ بدتر کیب منزل از بین برود یا مثلاً فلان

نویسنده گاهگاهی کلمه هامون ودشت را ذکر کند که معمول و متداول شود. یا اینکه کلمه خامه را آتقدر استعمال کنند که جای قام را بگیرد. اما اینکه یکمرتبه خل خلی بکنیم و بگوئیم کلمات عربی بیرون؛ بنظر من ابدأ دلیل معقول و منطقی ندارد. علاوه بر اینکه عملی هم نیست: فرض محال محال نیست، فرض کنیم ما توانستیم لغات فارسی برای تمام کلمات عربی متداوله امروز پیدا کردیم و تمام کتب کلاسیک خود را هم بهمان زبان نوشتیم مگر ممکن است در مدت يك قرن یا دو قرن زبان جاری و تلفظ مردم را تغییر داد زیرا زبان را انسان از مادر و پدر میآموزد و قبل از اینکه برود بمدرسه و مدرسه بتواند با کتابهای «فارسی سره» خود آنها را بلغات فارسی آشنا کند او زبان جاری را کاملاً آموخته و فارسی سره را مثل يك زبان اجنبی خواهد آموخت.

رویه مرفته من از این طائفه سره نویسان چندان ترسی ندارم و یقین دارم هر کدام از آنها بعد از اینکه دوسه مقاله در روزنامه ایران باستان منتشر کردند و برای هر مقاله هم چندین روز زحمت کشیدند و بعد هم متوجه شدند که هیچکس مقالات آنها را نخوانده است برای اینکه وقت مردم گرانیهاتر و حوصله شان کمتر از آن است که برای خواندن يك مقاله زحمت خواندن سه چهار مقاله هماغدردی را بخود بدهند دیگر نخواهند نوشت و اگر هم از رو نروند و سماجت کنند مدیر ایران باستان بتوسط مشترکین خود خواهد فهمید که خوانندگانش بگراور های آلمانی خیلی بیشتر اهمیت میدهند تا باین مقالاتی که مثلاً باجمه شت دیر فروهنده پژمان شروع شده است و از انتشار آنها خودداری خواهد کرد زیرا مدیر يك روزنامه قبل از هر چیزی يك نفر تاجر و کاسبی است که باید ذوق و سلیقه مشتریان خود را مراعات کند و الا از نان خوردن خواهد افتاد. پس از این طایفه هراسی نیست. بینم دسته دیگر چه حرف حسابی دارند.

بیهقیون

ما خوب است اول ببینیم سخن برای چیست؟
 وصحت و سقم یا خوبی و بدی آن کدام است.

ازین حرف من تعجب نکنید. بعضی اوقات انسان يك امر واضح را فراموش کرده و بجستجوی مجهول میپردازد چون امر واضح را مبتذل و عادی دانسته و مجهول مخصوصاً از این حیث که مجهول است او را می فریبد و لذا ممکن است بعضی فراموش کنند که نوشتن و گفتن برای چیست. بنظر من سخن برای فهمانیدن افکار و آراء و خلاصه نشان دادن مقاصد انسان است پس هر زبانی که بهتر بتواند افکار و آراء بشر را نشان بدهد آن زبان کامتر است و اینکه میگویند فلان زبان زبان کاملی است فقط از این لحاظ است که در آن وسیاء تعبیر افکار انسان بطور دقیقی فراهم تر است. بنابراین هر طرز تعبیری که بهتر مبین معنی و مقصود انسان است این طرز تعبیر کاملتر است. مثلاً اگر انسان تشنه اش باشد و آب بخواند ولی بنو کرش بگوید خون من غلیظ شده یا معده ام التهاب پیدا کرده است خواهش دارم آن جسم سیال شفافی که از دوهیدرژن و یکا کسیون مرکب است برای من بیاور تعبیر صحیحی از مقصود خود نکرده است زیرا اگر میگفت «آب بیاور» نو کرش زودتر میفهمید و زودتر آب را میآورد و مقصود او زودتر حاصل میشد.

بنابراین منشآتیی شبیه دره نادری یا تاریخ و صاف با همه زحماتی که نویسندگان آنها در آوردن سجع و ترصیع عبارت خود بشعر و امثال عربی و حدیث و قرآن کشیده اند و با همه دردسری که بخود داده اند که ثمر خود را پر از استعاره و کنایه و تشبیهات نمایند يك انشاء نحیفی است زیرا مقصود آنها که نقل تاریخ مغول و یا فتوحات نادری است بطور اکمال نشده سهل است کمتر کسی رغبت بخواندن آنها دارد

بهمین دلیل و بهمین تناسب هر تعبیری که مألوف معاصرین انسان نباشد و برای فهم معانی مقصود خواننده دچار اندکی تعجب و خستگی

شود غیر مستحسن است برای اینکه الفاظ و عبارات باید مثل آینه باشند که صورت مقصود را نشان بدهند نه وجود خود را: شما وقتی در يك آینه خوب خود را نگاه میکنید آیا هیچ مانعت آینه هستید؟ بدیهی است نه زیرا مقصودتان این بوده است که خود را نگاه کنید ولی آنرا آینه زرد و متموج و حیوه ریخته باشد شما بجای اینکه گاهلا خود را ببینید آینه را خواهید دید و البته يك همچو آینه ای را آینه بدی خواهید دانست. الفاظ هم باید همین طور باشد که بجای رساندن معنی بذهن شما خود يك عایق و مانعی نباشد. تفاوت شعر خداوند زبان فارسی و رب النوع فصاحت و بلاغت ایرانی که همه اشعارش از این قبیل است «هر کسی را هوسی در سر و کاری در پیش...» با آن کسی که میگوید «گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و يك چشم... بر قبضه شمشیر نشاندی دبران را» همین است.

اگر این مقدمه را قبول دارید پس باید اذعان بفرمائید بسبک بیهقی چیز نوشتن يك کار لغو و عبث و حتی میتوان گفت نقض غرضی است برای اینکه آن سبک امروز متداول و معمول نیست. در فهمانیدن معانی مثل آینه زنگار گرفته است. انسان از خواندن عبارات با آن سبک چون مألوف با اذهان ما نیست خسته و کسل میشود بطوریکه غالباً از خواندن مطالبی که با آن انشاء نگاشته شده است صرف نظر میکند.

مگر اینکه آقایان طرفداران سبک کافر ماجرائی را بجائی برسانند که بگویند این سبک مألوف تر از فارسی سعدی و فارسی امروزه است البته در این صورت من حرفی ندارم و فقط با آنها عرض میکنم که من شخصاً کسی را نمیشناسم که میل داشته باشد روزنامه و کتاب و مجله خود را با آن انشاء بخواند بروند برای خود فکر خواننده بکنند.

مطلب دیگری که باید در این جا متذکر شوم و سابقاً هم آنرا نوشته ام اینست که غلط و صحیح لغات و تعبيرات يك امر قراردادی است یعنی

واقع و نفس الامری ندارد: دو بعلاوه سه میشود پنج از اول خلقت تا بحال و در تمام ممالک دنیا با اختلاف ذوق و مشرب و دیانت همیشه دو و سه پنج میشده برای اینکه واقع و نفس الامر دارد و اگر کسی بگوید دو و سه میشود چهار غلط است مگر اینکه بگوید مقصود من از چهار پنج است آنوقت معلوم میشود يك غلط معنوی دارد. اما در مسائل معنوی اینطور نیست هر کلمه و یا هر اصلی از این نقطه نظر صحیح است که اکثریت جامعه مخصوصاً اکثریت طبقه ممتاز و مهذب آن را صحیح بدانند و استعمال کنند و آن چیزیکه قبولیت عامه ندارد غلط است. ما امروز بآن قطعه چوبی که در مدخل اوتاقهای خود میگذاریم در میگوئیم اگر پانصد سال دیگر اخلاف ما مقصودشان از کلمه در میز تحریر باشد و تمام نفوس آنوقت ایران هم از کلمه (در) میز تحریر بفهمند آنوقت استعمال کلمه در برای میز تحریر صحیح است و برای مدخل عمارت غلط خواهد بود. همینطور است تعبیرات. تعبیراتی که امروز متداول و معمول و رائج گردیده صحیح است و هیچ دلیل عقلی ما را مازم نمیکند آنرا تغییر دهیم. زبان هم مثل لباس و عادات و اخلاق و طرز فکر در تحول و انتقال است و هیچ ممکن نیست ملتی خود را مقید کند که لغات و طرز تعبیر هزار سال قبل خود را با همه محدودیت‌هایی که در آن هست استعمال کند زیرا لغات وسیله تعبیر افکار و تصورات انسانست و بطور حتم افکار و تصورات ملتی ممکن نیست در طی يك قرن بحال خود باقی بماند دیگر چه رسد به ده قرن و چون تصورات را کد نمی‌ماند طبعاً آلات و ابزار آن که لغات هستند باید مثل آنها تغییر کند و قالب آنها باشد.

تصور میکنم خیلی مطالب دیگر در این زمینه هست که باید بگویم ولی خستگی از يك طرف و رعایت صفحات مجله از طرف دیگر مجبورم میکنم که صحبت را همین جا ختم نموده اگر لازم شد دفعه دیگر باز مزاحم اوقات خوانندگان شوم -

۸ آبان. علی دشتی